



Shiraz University
RICEST
ISC

ISSN: 2008-7926

Journal of

Legal Studies

Scientific

Vol. 18, Issue 2, Summer 2026

JLS

Journal of Legal Studies

Journal Homepage: <https://jls.shirazu.ac.ir/>
doi: <https://10.22099/jls.2025.53003.5323>



Research Article

Theoretical Study of the Relationship Between Law and Social Change: The Progressive, Subordinate, or Dual Role of Law

Mohammad Jalali^{1*}, Farnoush Fakhari²

1. Assistant Prof., Group of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
2. MA. In Public Law, Group of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Article history:

Received: 12-05-2025

Accepted: 05-08-2025

Abstract

Introduction

Positive law is a human construct that emerges from within society and is employed to regulate social relations. The deep connections between law and society raise questions about the practical effects of law on society. These effects aim to achieve the law's intended goals and fulfill its expected functions. One of the perceived objectives of the law is to realize social change and to transform longstanding customs in a given society. In fact, one of the fundamental questions of the sociology of law is to determine the relationship between concepts of law and social change, to reveal the active or passive role of law in these transformations. Indeed, viewing law as an active element towards changing the traditional customs of society creates the expectation that merely by legislating, society can be shaped differently.

Please cite this article as:

Jalali, M., Fakhari, F (2026). Theoretical Study of the Relationship Between Law and Social Change: The Progressive, Subordinate, or Dual Role of Law. *Journal of Legal Studies*, 18(2), 187-224. doi: <https://10.22099/jls.2025.53003.5323>.

* Corresponding author:

E-mail address: M_jalali@sbu.ac.ir

Conversely, another viewpoint. Conversely, another viewpoint considers law as a passive element that is shaped by other social components, and any expectation of significant impact from it diminishes. In this context, the primary question of the current research is to reveal the relationship between law and social change from the perspectives proposed in the sociology of law. In this context, the study examines the granting of child custody rights to women under the Family Protection Law and its amendments in 1975. The selected theoretical framework of the research is also analyzed within this context. The reason for focusing on this particular law is its progressive nature relative to the society of that time and its explicit aim of bringing about social change.

Method

The present study, using a descriptive-analytical method and library research, examines the theories of legal sociology scholars regarding the relationship between law and social change.

Findings

In general, there are three theories regarding the relationship between law and social change. The initial perspective views law as a tool for social engineering, through which a planned social transformation can be shaped. The second theory holds that law is a dependent and marginal variable that emerges from the beliefs and general ideologies of society. A third viewpoint is also noteworthy and according to it, law plays a dual role in relation to the phenomenon of social change. While it can actively initiate changes, it also sometimes has no choice but to follow the changes brought about by other social factors. In essence, this view serves as a bridge between the first two theories, seeking a moderate and balanced approach between them. From the author's perspective, this view is closer to reality compared to the previous theories.

Conclusions

Law and social change are among the fundamental concepts in the sociology of law, and the relationship between them has raised many questions regarding the nature of their interaction. The connection between these two concepts has given rise to three major theories. The first theory, emphasizing the agency of law in initiating social change, views it as a powerful tool for driving planned transformations. In contrast, the second theory considers law a passive element whose role is limited to following the transformations brought about by other social components. From the author's perspective, neither of these two theories fully succeeds in accurately describing the

complex relationship between law and social change. Each, by overly emphasizing one aspect, fails to provide a comprehensive portrayal of the law's role. This shortcoming gives rise to a third theory, which underscores the dual role of law—both in advancing desired social changes and in responding to existing traditions. In other words, proponents of this view regard law as an effective instrument for social change but reject its use without consideration for long-standing traditions and values. From the author's standpoint, this third approach offers a more realistic interpretation of the relationship between law and social change. Its strength lies in its comprehensive nature and its ability to establish a bridge between the two previous theories, allowing for a more balanced and realistic analysis. A case study of the impact of granting child custody rights to women under the 1967 Family Protection Law and its subsequent amendments also supports the research findings.

Keywords: positive law, social change, progressive role of law, subordinate role of law, sociology of law.



مطالعه نظری نسبت قانون و تغییر اجتماعی؛ نقش پیش رو، پیرو یا توأمان قانون محمد جلالی^۱، فرنوش فخار^۲

۱. استادیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴

چکیده

قانون موضوعه پدیده‌ای برخاسته از اجتماع است که از سوی قانون‌گذار با هدفی معین استقرار می‌یابد؛ هدفی که ممکن است به تثبیت نظم و مناسبات موجود محدود شده یا در پی ایجاد تغییر در سنت‌های دیرینه جامعه باشد. در واقع، استقرار قانون در بطن اجتماع موجب مطرح‌شدن پرسش از آثار حقیقی آن بر جامعه و ارتباط آن با مسئله تغییر اجتماعی می‌شود. در همین جهت، پرسش اصلی این پژوهش واکاوی نقش‌آفرینی قانون در تحقق تغییرات اجتماعی مورد هدف و ارتباط دوسویه مؤلفه‌های اجتماعی مذکور است؛ بدین معنا که قانون به‌مثابه یکی از عناصر اساسی اجتماع تا چه میزان می‌تواند به نحوی کارآمد به تغییر عرف‌ها و نگرش‌های نهادینه‌شده در بطن جامعه مبادرت ورزد. در همین راستا، سه نظریه در مباحث جامعه‌شناسی حقوقی مطرح شده است که نگارنده با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به تبیین آن‌ها می‌پردازد. دیدگاه نخست، با تأکید بر نقش پیش‌رو قانون در تحقق تغییرات موردنظر، آن را واجد توانایی در درونی‌سازی ارزش‌های نوین و فراتر رفتن از عرف‌های پیشین در نظر می‌گیرد.

استناد به این مقاله:

جلالی، محمد و فخار، فرنوش (۱۴۰۵). مطالعه نظری نسبت قانون و تغییر اجتماعی؛ نقش پیش‌رو، پیرو یا توأمان قانون. *مجله مطالعات حقوقی*. ۱۸. (۲). ۱۸۷-۲۲۴.

این درحالی است که دیدگاه دوم، قانون را پیرو محض دیگر مؤلفه‌های اجتماعی محسوب کرده و آن را واجد نقش مستقلی در این مسیر نمی‌داند. در این زمینه، دیدگاه سومی نیز مطرح است که پلی میان دو نظریه پیشین برقرار کرده و با طرفداری از نقش پیش‌رو قانون، ضرورت توفیق آن در این مسیر را پیروی نسبی از سنت‌های دیرینه جامعه می‌داند. از دید نگارنده، دیدگاه سوم به سبب جامعیت و دربرداشتن جنبه‌های کلیدی هر دو چشم‌انداز پیشین، قرابت بیشتری با واقعیت داشته و نظریه برگزیده پژوهش کنونی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: قانون موضوعه، تغییر اجتماعی، نقش پیش‌رو قانون، نقش پیرو قانون، جامعه‌شناسی حقوق.

سرآغاز

قانون موضوعه، بر ساختی انسانی است که از بطن جامعه پدید آمده و با هدف تنظیم روابط اجتماعی میان افراد به کار گرفته می‌شود. از دید جامعه‌شناسان، قانون بیش از هر چیز پدیده‌ای اجتماعی است (لوی برول، ۱۳۸۸: ۳۷)؛ به عبارت دیگر، قانون پدیده‌ای است که در بطن جامعه متولد می‌شود، رشد می‌کند و توسعه می‌یابد (Hartanto, 1175-1176: 2020). پیوندهای عمیق قانون با اجتماع، پرسش‌هایی را در خصوص اثر عملی قانون بر جامعه، فراتر از مقررات نوشته شده مطرح می‌سازد. مقصود از این اثر، میزان توفیق یابی قانون در تحقق اهداف مدنظر و به انجام رساندن کارکرد مورد انتظار است. از جمله اهداف متصور برای قانون، تحقق تغییر اجتماعی و ایجاد تحول در عرف‌های دیرینه‌ای است که بر زندگی عموم افراد جامعه سایه گسترده است. در حقیقت، از پرسش‌های بنیادین جامعه‌شناسی حقوق، یافتن مناسبات میان دو مفهوم قانون و تغییر اجتماعی است تا از رهگذر آن، نقش پیش‌رو یا پیرو قانون در نسبت با این تحولات آشکار شود. در واقع در صورت پذیرش نقش پیرو قانون در نسبت با تغییر اجتماعی، این نهاد تنها به مثابه ابزاری در جهت حفظ وضعیت موجود در نظر گرفته می‌شود؛ در حالی که مطابق نقش پیش‌رو، قانون به عنوان عنصری فعال در جهت آموزش هنجارها و ارزش‌های جدید عمل می‌کند. مبرهن است که پذیرش هر کدام از این دو رویکرد، رهیافت‌های متفاوتی را برای چگونگی نگارش قانون، اعمال آن و نوع چشم‌داشت از عملکرد آن به ارمغان خواهد داشت.

در واقع، نگرستن به قانون به مثابه عنصری پیش‌رو در جهت تغییر در سنت‌های دیرینه جامعه، این انتظار را پدید می‌آورد که با صرف قانون‌گذاری می‌توان شکل متفاوتی به جامعه بخشید و حتی قوانینی مغایر با عرف‌های موجود، در نهایت به ثمر خواهند نشست. مقصود از استقرار شکلی متفاوت، ایجاد تحول در ارزش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهای ریشه‌دار در بطن اجتماع و رهنمون ساختن آن به سمت اهداف موردنظر قانون‌گذار است. در مقابل این نظریه، دیدگاه دیگری قانون را عنصری پیرو در نظر

گرفته که به وسیله سایر مؤلفه‌های اجتماعی شکل می‌پذیرد و انتظار حاصل شدن هرگونه اثر چشم‌گیری از آن رنگ می‌بازد. از این منظر، ارزش‌ها و سنت‌های عرفی واجد قدرت بیشتری نسبت به قوانین مصوب بوده و قانون‌گذار ناگزیر از تبعیت از آن‌ها خواهد بود. در همین راستا، پرسش اصلی تحقیق کنونی نمایان ساختن ارتباط میان قانون و تغییر اجتماعی از منظر دیدگاه‌های مطرح در جامعه‌شناسی حقوق است که هرکدام از دیدگاهی متفاوت به آن نگریسته‌اند؛ به عبارت دیگر، یافتن نظریه‌ای مقتضی برای توصیف هرچه تمام‌تر ارتباط میان قانون و تغییر اجتماعی امری ضروری است تا چشم‌داشتی واقع‌نگرانه از عملکرد قانون در پهنه اجتماع حاصل شود. به همین منظور، در گام اول به تبیین مفهومی عبارات قانون و تغییر اجتماعی پرداخته می‌شود تا در میان برداشت‌های چندگانه، مقصود اصلی نگارنده از این کلمات آشکار شده و در گام بعد، به نظریات سه‌گانه موجود در خصوص ارتباط میان آن‌ها اشاره می‌شود. در انتها نیز به مطالعه موردی اعطای حق حضانت به زنان به موجب قانون حمایت خانواده و اصلاحات آن در سال ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ پرداخته می‌شود. هدف این مطالعه موردی، بررسی نظریات مذکور در ساحت عمل است.

۱. پیشینه تحقیق

پیشینه پژوهش کنونی به دلیل صبغه جامعه‌شناسی حقوقی، به برخی از کتب مرجع در این حوزه برمی‌گردد که برای نخستین بار در زبان فارسی دارای اشاراتی به مبحث ارتباط قانون و تغییر اجتماعی بوده‌اند. از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق، جستاری در نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق و بنیادهای حقوق ایران نوشته عبدالرضا علیزاده (۱۳۸۷) اشاره کرد. لازم به ذکر است که موضوع اصلی کتب مذکور، تحلیل همه‌جانبه مباحث چند رشته‌ای جامعه‌شناسی و حقوق است و به‌طور جزئی به مبحث تأثیرگذاری قانون بر تغییر اجتماعی ورود نمی‌کند و نظریات مرتبط در این حوزه را به‌طور دسته‌بندی شده شرح نمی‌دهد؛ بدین رو از این حیث،

پژوهش کنونی نوآورانه محسوب می‌شود و در جهت بررسی تفصیلی‌تر ارتباط قانون و تغییر اجتماعی گام می‌نهد. از سوی دیگر، مقالاتی نیز در این حوزه به نگارش رسیده که به تحلیل ارتباط قانون و تغییر اجتماعی پرداخته‌اند و به تکوین ایده اصلی تحقیق کنونی یاری فراوانی رسانده‌اند. مقالات «حقوق و تغییرات اجتماعی» از حشمت‌الله سماواتی (۱۳۷۵) و «ضرورت راهبردی تعامل نظم حقوقی و تغییرات اجتماعی» نوشته علی‌اکبر گرجی / زنده‌ریانی و سید عباد / الله جهان‌بین (۱۳۹۵) از مهم‌ترین نمونه‌هایی هستند که این مبحث را مورد تعمق قرار داده‌اند.

۲. روش

تحقیق کنونی با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای به نظریات متفکران جامعه‌شناسی حقوقی در زمینه ارتباط میان قانون و تغییر اجتماعی می‌پردازد و درنهایت، به مطالعه موردی اثرگذاری بخشی از قانون حمایت خانواده دوره محمدرضا شاه پهلوی می‌پردازد. مبرهن است که مقدمه پرداختن به نظریات مذکور تبیین مفهومی عبارات قانون و تغییر اجتماعی است که با تعمق در کتب مرتبط انجام می‌پذیرد.

۳. یافته‌ها

۳-۱. تبیین مفهومی عبارات قانون و تغییر اجتماعی

پیش از توصیف نظریات مرتبط با تعامل میان قانون و تغییر اجتماعی ضروری است تا مفهوم دو عبارت کلیدی مذکور به‌روشنی تبیین شده و با ترسیم تصویری آشکار از آن‌ها از کژتابی‌ها و ابهامات احتمالی پرهیز شود. در حقیقت، بنای تحقیق کنونی بر دو عبارت قانون و تغییر اجتماعی استوار شده که در نخستین گام بایستی به توصیف هرچه تمام‌تر آن‌ها پرداخته شود. به همین منظور، ابتدا مفهوم‌شناسی کاملی نسبت به عبارت قانون صورت می‌گیرد.

۳-۱-۱. تبیین مفهومی عبارت قانون

به طور کلی دو نظریه در زمینه مبنا و منشأ قانون وجود دارد که در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند. نظریه اول، دیدگاه حقوق طبیعی است که بر اساس آن، قانون بایستی دارای ماهیتی اخلاقی باشد. مطابق این دیدگاه، قواعدی وجود دارند که در وحی الهی، متون دینی و مطالعات دقیق درباره سرشت بشر یا طبیعت بیان شده و ازلی و تغییرناپذیر هستند. این قواعد ثابت، برتر از اراده حکومت بوده و قانونگذار باید بکوشد تا آن‌ها را بیابد و سرمشق خود قرار دهد (پترسن، ۱۳۹۵: ۸). در حقیقت حقوق طبیعی، مجموعه‌ای از قواعدی با ماهیتی خودجوش است که مبتنی بر اراده انسان یا خواست او نیست (شهابی، ۱۴۰۴: ۲۳۹). در مقابل، دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی وجود دارد که مطابق آن هر آنچه در جامعه معینی به عنوان قانون در نظر گرفته می‌شود، اساساً واقعییتی اجتماعی یا عرفی است و هیچ ارتباط ضروری میان قانون و اخلاق وجود ندارد (پترسن، ۱۳۹۵: ۳۵).

شایان توجه است که مقصود از قانون در تحقیق پیش‌رو، قانون موردنظر دیدگاه اثبات‌گرایی حقوقی است که قانون موضوعه نامیده می‌شود. بر اساس این دیدگاه، قانون برساختی انسانی بوده و دارای مؤلفه‌ها و ویژگی‌های ذاتی است که اساس آن را تشکیل می‌دهند. بر این مبنا، قانون قاعده‌ای الزام‌آور، عام، امری، علنی، مفید قطعیت، معطوف به آینده و مصوب مرجع ذیصلاح است (راسخ، ۱۳۸۵: ۱۶-۲۵). در واقع، وجه اصلی تمایز قانون موضوعه با قانون موردنظر حقوق طبیعی مستقل بودن آن از منبع قرار دادن اصول اخلاقی ازلی در استقرار مقرره‌های قانونی و منشأ انسانی آن است و این نکته، تعارضی با لزوم توجه قانون موضوعه به باورهای اخلاقی جامعه مورد هدف خود ندارد. از سوی دیگر، مفهومی تحت عنوان قانون عرفی یا غیررسمی وجود دارد که به معنای قاعده‌ای است که به تدریج و خودجوش میان همه مردم یا گروهی از آنان به واسطه شماری از همکاری‌ها و مبادلات اجتماعی به عنوان قاعده‌ای الزام‌آور مرسوم شده است (Moore, 1973: 743-745)؛ به عبارت دیگر، قانون عرفی معادل هنجارهایی

است که به نحو واقعی در زندگی اجتماعی توسط افراد مورد تبعیت قرار می‌گیرند و بر اساس پیش‌فرض‌های حقوقی رسمی سازمان نیافته‌اند (Hertogh, 2009: 3&7).^۱ این مفهوم، در مقابل مفهوم قانون موضوعه و رسمی قرار می‌گیرد که به‌صورت آگاهانه توسط قانون‌گذار و سایر نهادهای رسمی در جهت تحقق اثرات مورد هدف خود نهاده شده است. لازم به ذکر است که مقصود مقاله کنونی از عبارت قانون، قانون موضوعه است که از نهاد قانون‌گذاری رسمی نشئت گرفته و هنجارهای غیررسمی و عرفی را در بر نمی‌گیرد. در واقع، مقصود تحقیق کنونی یافتن رد پای قانون موضوعه در تحقق تغییرات اجتماعی مورد هدف قانون‌گذار است.

۳-۱-۲. تبیین مفهومی عبارت تغییر اجتماعی

مفهوم تغییر اجتماعی دارای معانی متفاوتی در میان تاریخ‌دانان، دانشمندان علوم سیاسی و انسان‌شناسان است و حتی در علم جامعه‌شناسی نیز معنای واحدی ندارد. به همین سبب است که بایستی در ابتدا به تعریف این مفهوم و تضییق دامنه آن پرداخته شود. تغییر اجتماعی به تعبیری روشن‌تر،^۲ «تغییری قابل رؤیت در طول زمان است به صورتی که موقتی و کم‌دوام نباشد، بر روی ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر گذارد و جریان تاریخ آن را دگرگون کند» (روشه، ۱۳۷۸: ۳۰). لارنس فریدمن و جک لادینسکی^۳ نیز معتقدند که تغییر اجتماعی به معنای هرگونه تغییر غیرتکراری در شیوه‌های تثبیت‌شده رفتار در جامعه است. در حقیقت تغییر اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که ساختار، هنجارها و الگوهای روابط اجتماعی تغییر کنند. مطابق این نظر، تغییر

۱. اگرچه لازم به ذکر است، رسمی نبودن این مقررات به معنای فاقد اهمیت بودن آن‌ها نیست؛ بلکه عرف یکی از منابع اصلی حقوق محسوب می‌شود و در کنار قانون موضوعه، رویه‌ی قضایی و سایر منابع در تمام شاخه‌های حقوق حضوری پررنگ دارد (مراد خانی، ۱۳۹۷: ۱۱۸).

2. Guy Rocher

3. Jack Ladinsky

اجتماعی ممکن است تنها منجر به تغییر در الگوهای رفتاری افراد شده و لزوماً تغییر در باورها و ارزش‌های اجتماعی افراد را به دنبال نداشته باشد (Cotterrell, 1992: 47). حالت دیگر تغییر، زمانی است که قانون هنجارهای گروهی یا الگوهای روابط افراد را در جهت اهداف نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تغییر می‌دهد. آشکار است که این نوع از تغییر در قیاس با نوع پیشین، جنبه عام‌تری داشته و در پی ایجاد تحول در هنجارها و در جهت اهداف ساختار حاکم است. در نهایت، تغییر اجتماعی ممکن است آداب‌ورسوم یا ارزش‌های اخلاقی اساسی جامعه را دگرگون کند که به‌دشواری تحقق می‌یابد (Cotterrell, 1992: 47). در حقیقت مقصود اصلی تحقیق کنونی نیز از ارتباط میان قانون و تغییر اجتماعی، ارزیابی تأثیر قانون در ایجاد تغییر در آداب‌ورسوم و ارزش‌های موجود در جامعه‌ای خاص است و تنها به بررسی الگوهای رفتاری و هنجارهای گروهی محدود نمی‌شود. به همین جهت، در انتهای بحث به بررسی اثرگذاری اعطای حق حضانت به زنان مطابق قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ و اصلاحات آن پرداخته می‌شود. در واقع این پرسش مطرح است که آیا اعطای حق مذکور به زنان، قادر بوده است تا آداب‌ورسوم و ارزش‌های بنیادین جامعه آن روز نسبت به آن‌ها را تغییر دهد؟ یا تنها به‌طور کوتاه‌مدت، الگوهای رفتاری برخی از افراد را متأثر ساخته است.

افزون بر این، برخی از جامعه‌شناسان معتقدند تغییر اجتماعی به معنای ایجاد دگرگونی در اعمال گروهی است؛ بدین معنا که بخش گسترده‌ای از مردم، اعمال گروهی خاصی را انجام داده و دارای روابطی باشند که با شیوه‌ای که توسط آن‌ها یا خانواده‌شان در گذشته انجام می‌پذیرفته متفاوت است. در همین راستا عده‌ی دیگری از نویسندگان، تغییر اجتماعی را به معنای تغییر در روابط اجتماعی یعنی راه‌هایی که مردم از طریق آن با یکدیگر در ارتباط هستند تعریف می‌کنند. به نظر می‌رسد که تأکید این دیدگاه بر تغییر در روابط میان افراد در جامعه بوده؛ درحالی‌که تأکید دیدگاه پیشین بر تغییراتی است که در جایگاه و نقش افراد در گروه اجتماعی خاصی محقق می‌شود

(Vago, 2019: 7-8). لازم به ذکر است که مقصود تحقیق کنونی از تغییر اجتماعی، ایجاد تحول در ساختارهای کلی اجتماعی و کارکردهای آن نیست بلکه با تغییر در روابط میان فردی و اعمال گروهی آنان قرابت بیشتری دارد. بدین دلیل که تحقیق کنونی در پی یافتن رد پای قانون در ایجاد تحول در آداب و رسوم و ارزش‌های نهادینه شده در بطن جامعه است که در زمینه روابط بین فردی و عادات گروهی خود را نمایان می‌سازد. برای نمونه، این نکته که قانون اعطای حضانت چه تأثیری بر میزان بهره‌مندی زنان از این حق داشت و تا چه حد روابط میان فردی آن‌ها را متأثر ساخت، مورد توجه نگارنده است و ارتباطی با ساختارهای کلی اجتماع و کارکردهای آن ندارد. اکنون پس از تبیین دو عبارت قانون و تغییر اجتماعی در بند آتی، به نظریات سه‌گانه موجود پیرامون تعامل میان این دو مفهوم کلیدی پرداخته می‌شود.

۳-۲. نظریات سه‌گانه پیرامون ارتباط قانون و تغییر اجتماعی

پیوند میان قانون و تغییر اجتماعی، همواره موجب پرسشی بنیادین در خصوص ماهیت ارتباط میان آن دو و فاعلیت یا انفعال قانون در ارتباط با تغییرات اجتماعی بوده است؛ ارتباطی که می‌تواند در سه قالب اصلی ظهور پیدا کند؛ حالت اول، هم‌سو بودن قانون با تغییرات اجتماعی و عرف‌های موجود در جامعه است؛ در حالی که حالت دوم، حرکت توسعه‌یافته قانون و چندین گام فراتر رفتن آن نسبت به سنت‌های ریشه‌دار در اجتماع را نشان می‌دهد. در این زمینه، حالت سوم نیز قابل‌تصور است که مطابق با آن، قانون چندین گام عقب‌تر از سنت‌های اجتماعی حرکت کرده و نه تنها در اندیشه پیشبرد جامعه به سمت مقاصد توسعه‌یافته نیست؛ بلکه به مقابله با عرف‌های موجود پرداخته و در نسبت با جامعه خود عقب‌مانده در نظر گرفته می‌شود. لازم به ذکر است این حالت سوم، در نظریات تحقیق کنونی مورد بحث قرار نگرفته و پژوهش دیگری را در این حوزه ضروری می‌سازد. در همین جهت، از سوی نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی حقوقی، دیدگاه‌های متفاوتی در خصوص نقش‌آفرینی مؤثر قانون در ارتباط با تغییر

اجتماعی ارائه شده است. مطابق با برخی از این نظریات، قانون رهبر و یکی از موتورهای ایجاد کننده، تغییرات اجتماعی است که می‌تواند نقشی پیش‌رو در این زمینه ایفا کند؛ درحالی‌که برخی دیگر معتقدند قانون تنها باید از تغییرات محقق شده پیروی کند و نظام حقوقی ناچار است خود را با تغییرات عظیمی که خارج از آن اتفاق می‌افتد وفق دهد (Friedman & Hayden, 2016: 261-263). از دید برخی از دیگر نظریه‌پردازان، قانون می‌تواند نقش پیش‌رو و پیرو را در نسبت با تغییر اجتماعی به‌صورت توأمان ایفا کند. در واقع دیدگاه مذکور، حلقه اتصال نظریات پیشین محسوب می‌شود و نظریه برگزیده تحقیق کنونی است. حال در ادامه به بیان هرچه دقیق‌تر این سه نظریه و دیدگاه‌های جامعه‌شناسان طرفدار آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۳. قانون به‌عنوان عنصر پیش‌رو تغییر اجتماعی

مطابق این نظریه، قانون مقدمه‌ای برای تغییر اجتماعی بوده و بهره بردن از آن، در مسیر تغییرات مدنظر خصیصه اساسی دنیای مدرن است (گرگی ازندریانی و جهان‌بین، ۱۳۹۵: ۸۰-۸۱). نظریه‌پردازان طرفدار این دیدگاه، قانون را به‌عنوان وسیله‌ای مطلوب، ضروری و اغلب مؤثر برای ایجاد تغییرات اجتماعی در زمینه‌ی رفتارها و ارزش‌های جامعه می‌دانند (Evan, 1980: 555; Vago & Barkan, 2017: 209). برای نمونه انقلابیون فرانسوی و انقلابیون روسی کمونیستی، معتقد بودند که با داشتن قدرت نامحدود قانون‌گذاری می‌توانند جامعه را متحول کنند (Timasheff, 1939: 328). درمجموع در قرن بیستم در نظریات شمار زیادی از اندیشمندان، قانون به‌عنوان عنصری مستقل از جامعه مورد هدف خود در نظر گرفته شده که به‌مثابه ابزاری در جهت مهندسی اجتماعی^۱ عمل می‌کند (Cotterrell, 1992: 44-46). با این وجود، نویسندگان

طرفدار این نظریه در پی منحصر کردن عوامل تغییر اجتماعی به قانون نبوده بلکه آن را در قیاس با سایر ابزارهای تغییر اجتماعی واجد اثرگذاری بیشتری دانسته‌اند. در همین راستا، برخی از نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی حقوقی معتقدند قانون نه تنها باید حافظ نظم و امنیت اجتماعی باشد بلکه باید یک قدم جلوتر از جامعه حرکت کرده و آن را به سمت پیشرفت هدایت کند (قهوه‌چیان، ۱۳۹۱: ۷-۹)؛ بنابراین مطابق این دیدگاه، قانون می‌تواند فراتر از سنن و ارزش‌های نهادینه شده جامعه پیش‌روی کرده و رهبر نیرومندی در تحقق تغییرات موردنظر خود باشد. در همین امتداد، در ادامه به مهم‌ترین نظریات موجود در خصوص نقش پیش‌رو قانون در تغییر اجتماعی اشاره می‌شود.

۳-۱-۳. تأکید بر نقش غیرمستقیم قانون در تغییر اجتماعی

در این خصوص، نظریه یهزکل درور^۱ مورد توجه است که میان جنبه‌های مستقیم و غیرمستقیم قانون در تغییرات اجتماعی تمایز قائل می‌شود. مقصود از نقش مستقیم قانون، تلاش برای تغییر رفتار و نگرش افراد از طریق تحمیل تکالیف حقوقی بر آنان است. به عقیده وی، اگرچه قانون می‌تواند به صورت مستقیم موجب تغییر اجتماعی موردنظر خود باشد اما تأثیرگذاری آن به سبک غیرمستقیم در این زمینه به میزان بیشتری مشهود است. وی در زمینه نقش غیرمستقیم قانون فروض مختلفی را مطرح می‌کند. در نخستین فرض، قانون نهادهای اجتماعی مختلفی را ایجاد می‌کند که تأثیر مستقیمی بر میزان و سرشت تغییر اجتماعی دارند. در این خصوص وی سیستم آموزش اجباری را مثال می‌زند که به وسیله قانون ایجاد شده و به شکل مستقیم بهبود کیفیت نیروی کار را به دنبال داشته است (Cotterrell, 1992: 56-57). در واقع در این مثال، قانون مستقیماً باعث بهبود کیفیت کار نشده بلکه از رهگذر ایجاد نهاد و سیستم معینی موفق به ایجاد تغییر اجتماعی موردنظر خود شده است.

در فرض دوم، قانون می‌تواند چارچوب نهادی لازم برای عملکرد سایر عوامل در جهت تغییر اجتماعی را ایجاد کند. برای مثال، در قرن بیستم قانون‌گذاری در جوامع غربی غالباً برای تعیین و سازمان‌دهی مأمورها و عواملی به کار برده شده که مسئول توسعه اهداف سیاستی خاص هستند (Cotterrell, 1992: 57). در واقع نقش قانون، تسهیل عملکرد عواملی است که مستقیماً بر تغییر اجتماعی مؤثر هستند و بدون وجود مقررات قانونی لازم در مسیر خود ناکام خواهند بود؛ بنابراین از دید او قانون عاملی پیش‌رو و در جهت تغییر اجتماعی است که این امر را به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، با تأکید بیشتر بر نوع دوم، به منصفه ظهور می‌رساند.

۳-۲-۳. تأکید بر نقش قانون در درونی سازی ارزش‌ها

در قسم دوم نظریات مربوط به نقش پیش‌رو قانون، شماری از اندیشمندان بر نقش آموزشی قانون در درونی سازی ارزش‌ها و نگرش‌های موردنظر خود تأکید کرده‌اند. در این زمینه، نظریات ویلیام ایوان^۱ و آدام پودگورکی^۲ موردتوجه است که هر دو از دیدگاهی متفاوت بیان‌کننده نقش‌آفرینی قانون به‌عنوان آموزگاری فعال هستند.

الف. ویلیام ایوان

ایوان معتقد است قانون تنها بازتابی از رویه‌ها و عرف‌های موجود نیست بلکه نیروی اجتماعی مستقلی است که می‌تواند بر رفتارها و نگرش افراد تأثیر قابل‌توجهی داشته باشد. نکته اصلی نظریه او، تأکید بر نقش دوگانه قانون در ایجاد تغییر اجتماعی است که تحت عناوین نهادینه‌سازی^۳ الگوهای رفتاری و درونی‌سازی^۴ این الگوها مطرح می‌شود. نهادینه‌سازی الگوهای رفتاری به معنای استقرار یک هنجار و درنهایت اجرایی

1. William M., Evan

2. Adam Podgórecki

3. Institutionalization

4. Internalization

سازی آن است، درحالی که درونی سازی یک الگوی رفتاری به صورت درونی کردن ارزش های مندرج در قانون در افراد و آموزش آن ها معنی می شود. قانون می تواند بر رفتار افراد به شکل مستقیم از طریق فرایند نهادینه سازی تأثیر بگذارد و اگر در این مسیر موفق عمل کند می تواند درونی سازی ارزش ها را تسهیل کرده و منجر به تثبیت افکار و نگرش ها در افراد شود (Evan, 1980: 555-560)؛ بدین معنا که نهادینه سازی، به عنوان مقدمه ای برای درونی سازی ارزش ها عمل می کند و در صورت توفیق یافتن مورد اول، نوبت به مورد دوم و عمیق تر شدن استقرار هنجارهای جدید خواهد رسید. به عقیده او برای عملکرد کارآمد درونی سازی ارزش ها از رهگذر قانون، تحقق شرایط خاصی ضروری است که مهم ترین آنان در ذیل بیان می شود؛ شرط ابتدایی، معتبر بودن منبع قانون است. به طور کل قانونی که توسط نهاد قانون گذاری تصویب می شود، دارای کارکرد آموزشی بیشتری برای مردم نسبت به قانون استقرار یافته از سوی دادگاه و قوه مجریه است.^۱ شرط دوم، نشان دادن مطابقت مبنای قانون جدید با ارزش های نهادینه شده در جامعه است که سبب می شود با مخالفت های احتمالی با قانون جدید مقابله شود و قانون در دید شهروندان مشروع جلوه کند. شرط دیگر، استفاده آگاهانه از عنصر زمان برای معرفی الگوی جدید رفتاری است. در اینجا پیش فرض این است که هر چه مدت زمان فرایند تغییر کمتر بوده و با سرعت بیشتری عمل کند امکان سازگاری مردم با آن تغییر بیشتر است و احتمال مخالفت آنان را کاهش می دهد. در نهایت، وی پابندی عاملان اجرایی قانون به رفتار الزام شده را ضروری می داند. هرگونه نشانه دورویی یا فساد از سوی افراد وابسته به نظام حقوقی که تکلیف آن ها اجرای قانون است، احتمال تأثیرگذاری آن را کاهش می دهد (Evan, 1980: 555-560). درمجموع، به نظر می رسد به عقیده /یوان قانون نه تنها قادر است بر رفتارها و

۱. به طور کلی از دید بسیاری از نویسندگان قانون برای انجام کار ویژه خود، نیازمند اقتدار الزام گر است؛ اقتداری که وجود آن وابسته به صلاحیت حقوقی دولت در وضع قانون است (راسخ و برومند، ۱۳۹۹: ۱۲۵).

رویه‌های مستقر در جامعه‌ای معین تأثیر بگذارد، بلکه می‌تواند گامی فراتر نهاده و تحولاتی در حیطه ارزش‌ها و نگرش افراد ایجاد کند.

ب. آدام پودگورکی

پودگورکی نیز همانند *ایوان* معتقد است قانون زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ارزش‌ها را در الگوهای رفتاری افراد درونی می‌کند (Podgórecki, 1974: 217). وی دیدگاهی که قانون را در مواجهه با عرف‌ها و سنت‌های اجتماعی بی‌اثر می‌داند نفی می‌کند. او بیان می‌کند اگر اقدامات اداری و مقررہ گذاری بدون ابهام در جهت اهداف خود انجام پذیرد، می‌تواند تغییراتی را در رفتار و نگرش‌های افراد ایجاد کند؛ فارغ از مقاومت‌های سابق که در مقابل این اقدامات انجام پذیرفته است (Podgórecki, 1974: 252). در این خصوص، وی بر دانش سیاست‌گذاری حقوقی^۱ تأکید کرده که متمرکز بر راه‌های عملی به‌کارگیری قانون به‌عنوان ابزار ایجاد تغییر اجتماعی است (Podgórecki, 1962: 178). در حقیقت این دانش، اثرات واقعی قانون در عمل را پیش‌بینی و ارزیابی می‌کند؛ بنابراین وی نیز همانند *ایوان* تأکید فراوانی بر کنشگری قانون در جهت درونی‌سازی و آموزش ارزش‌های مدنظر خود و تغییر نگرش‌های پیشینی افراد جامعه دارد.

اکنون پس از توصیف اندیشه برخی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان طرفدار نقش پیش‌رو قانون در تغییر اجتماعی ضروری است تا به نقصان‌های موجود و انتقادات مطرح در خصوص این نظریه اشاره شود که پاسخی قانع‌کننده برای آن‌ها فراهم نشده است. برای نمونه، این نظریه مسئله مقاومت فرهنگی و عدم پذیرش قانون در میان جوامع و گروه‌های اجتماعی را نادیده گرفته و راهکاری برای حل آن ارائه نمی‌کند. این دیدگاه، با خوش‌بینی بیش از اندازه خود، قانون را عنصری فعال و قدرتمند برای تحقق هرگونه تغییری محسوب می‌کند و آن را قادر به مقابله با هرگونه عدم پذیرش در سطح اجتماع

می‌داند. این در حالی است که همواره قوانین موضوعه‌ای وجود داشته که پذیرش اجتماعی را به دنبال نداشته و متروک واقع شده‌اند. به همین سبب است که این نظریه وافی به مقصود نبوده و مراجعه به نظریات دیگری در این حوزه را ضروری می‌سازد. در همین راستا، در بند آتی به نظریات حامی نقش قانون به‌عنوان عنصری پیرو تغییر اجتماعی اشاره می‌شود.

۳-۴. قانون به‌عنوان عنصر پیرو تغییر اجتماعی

در نظر شماری از اندیشمندان، قانون عنصری منفعل و اثرپذیر است که نقش آن به تبعیت از رویه‌های موجود و تغییرات اجتماعی برآمده از دیگر عوامل محدود می‌شود. آن‌ها نقش قانون به‌عنوان یک مکانیسم مؤثر مهندسی اجتماعی را نفی کرده و جایگاه رفیع‌تری برای سایر عوامل تغییر اجتماعی نظیر سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی، افکار عمومی، مذهب و اخلاقیات قائل هستند. طرفداران این نظریه، با کوچک‌انگاری نقش قانون در تحولات اجتماعی معتقدند زندگی اجتماعی با اشکال متفاوتی از سامان‌دهی اجتماعی که به نحو مؤثرتری عمل می‌کنند آمیخته شده است (Tamanaha, 2019: 28). این در حالی است که در اندیشه طرفداران نظریه نقش پیش‌رو قانون نظیر ادوارد راس^۱ قانون به‌عنوان «تخصصی‌ترین و کامل‌ترین موتور کنترلی که جامعه آن را به کار می‌گیرد» بر سایر ابزارها برتری دارد (Trevino, 2006: 91). از دید این نظریه، قانون متغیری وابسته و حاشیه‌ای است که از رهگذر اعتقادات و نظریه عمومی جامعه شکل می‌گیرد و تغییرات قانونی بدون تغییرات اجتماعی پیشینی امکان‌پذیر نخواهند بود (Livingstone, 1990: 5-6). در حقیقت قانون، کارکردی منفعل داشته و تنها به‌عنوان ابزاری برای تدوین عرف‌ها و اخلاقیات موجود در جامعه به کار گرفته می‌شود (Evan, 1980: 555). پرواضح است که این دیدگاه در تقابل محسوسی با دیدگاه اول قرار داشته و نقش قانون را به امری حداقلی و سطحی تقلیل می‌دهد. در ادامه، به مهم‌ترین

1. Edward Ross

نظریات طرفداران این دیدگاه اشاره می‌شود که برخی از آنان با محوریت ارزش‌های اجتماعی و برخی دیگر با محوریت هنجارهای اجتماعی به تبیین دیدگاه خود پرداخته‌اند.

۱-۴-۳. تأکید بر ارزش‌های اجتماعی

برخی از نظریه‌پردازان، بر نقش بنیادین ارزش‌های مشترک میان افراد جامعه در میان اشکال متعدد کنترل اجتماعی تأکید دارند که در مواردی تحت عنوان قانون شهودی^۱ مطرح می‌شود. مقصود از قانون شهودی، ارزش‌های پذیرفته شده توسط افراد جامعه در خصوص رفتار درست بوده که به صورت خودمختار از سوی آن‌ها مورد تبعیت قرار می‌گیرد و از سمت قدرتی خارجی نظیر قانون‌گذار استقرار نمی‌یابد. قانون شهودی، امری نانوشته و بالفعل است که متناسب با شرایط زندگی و نیازهای روزمره انسان‌ها توسعه پیدا کرده و تداوم می‌یابد (Trevino, 2006: 153-156). به نظر می‌رسد قانون شهودی، معادل قوانین عرفی و ارزش‌های پذیرفته شده در سطح اجتماع است. نمونه بارز آن، رعایت آداب و رسوم محلی یا احترام به ارزش‌های مذهبی در میان گروه‌های متعدد اجتماعی است.

برخی از اندیشمندان طرفدار نقش پیرو قانون در تغییر اجتماعی مانند جرج گورویچ و لئون پترازیسکی بر زیربنایی بودن قانون شهودی و ارزش‌های اجتماعی در سلسله‌مراتب قوانین تأکید داشته و آن را ریشه قانون موضوعه می‌دانند که در ادامه، به توصیف نظریات آن‌ها پرداخته می‌شود.

الف. جرج گوروچ^۱

جرج گوروچ ریشه هنجارهای حقوقی را در اجتماع و وقایع هنجاری^۲ می‌جوید. مقصود از وقایع هنجاری، روابط اجتماعی و ارزش‌هایی است که در جامعه مقدس پنداشته می‌شوند. از نظر وی، هنجارهای حقوقی از وقایع هنجاری نشئت گرفته و مؤخر بر آن پدید آمده است (Trevino, 2006: 187). در همین راستا، گوروچ مفهومی تحت عنوان قانون اجتماعی^۳ را مطرح می‌کند؛ قانونی عرفی که به نحو خودمختار و مستقل از حکومت توسعه می‌یابد و نظم حقوقی را که پیش از این، توسط گروه‌های مختلف در جامعه ایجاد شده است مستقر می‌کند (Trevino, 2006: 176)؛ بنابراین گوروچ اولویت بالاتری برای ارزش‌های اجتماعی و قوانین عرفی نهادینه شده در جامعه در نظر گرفته و آن‌ها را مقدمه‌ای برای هنجارهای حقوقی می‌داند.

به عقیده گوروچ، پدیده‌های اجتماعی در یک سطح از واقعیت وجود ندارند، بلکه می‌توان آن‌ها را با اعماق یا سطوح مختلف مشاهده کرد (Trevino, 2006: 182). وی سطح‌بندی سه‌گانه‌ای را برای قانون تحت عناوین قانون از پیش تعیین شده،^۴ قانون منعطف^۵ و قانون شهودی ترسیم می‌کند. مقصود از قانون از پیش تعیین شده، قانونی است که سابقاً توسط قانون‌گذار یا نهادها و گروه‌های اجتماعی تعیین شده است، درحالی‌که قانون منعطف متناسب با شرایط و نیازهای موجود، به شکل موردی در جامعه توسعه پیدا می‌کند. منظور او از قانون شهودی نیز ارزش‌هایی است که به نحو جمعی، تحت عنوان استانداردهای رفتار درست پذیرفته شده است (Trevino, 2006: 191&192)؛ بنابراین در قانون شهودی با برابری ارزش‌ها با قانون دیگر نقش مستقلی برای قانون به عنوان یک پدیده اجتماعی متمایز وجود ندارد.

-
1. Georges Gurvitch
 2. Normative Facts
 3. Social Law
 4. Law which is fixed in advance
 5. Flexible Law

در گام بعدی، وی سه سطح مذکور را به دو دسته قانون سازمان یافته^۱ و قانون سازمان نیافته^۲ تقسیم می‌کند. به نظر می‌رسد مقصود از سازمان‌یافتگی قانون، ارتباط آن با قوای حاکمه و نهاد قانون‌گذاری رسمی است. بر همین اساس، وی شش دسته قانون را از یکدیگر متمایز کرده و شرح می‌دهد. دسته اول، به تعبیر او قانون از پیش تعیین شده سازمان‌یافته^۳ بوده که مثال بارز آن، قانون حقوق‌دانان و قوانین نوشته شده از سوی نظام حاکمه است. به نظر او این قانون، سطحی‌ترین و غیر منعطف‌ترین سطح از واقعیت حقوقی است. دسته دوم از قوانین، قانون از پیش تعیین شده خودمختار^۴ است که نمونه آن قانون عرفی است. به نظر می‌رسد مقصود وی از خودمختاری قانون، مستقل بودن قانون مذکور از الزامات رسمی قانون موضوعه و برخاستن آن از بطن جامعه است. دسته سوم قانون منعطف سازمان‌یافته^۵ است؛ قانونی که اگرچه توسط نهاد قانون‌گذاری رسمی تدوین شده است، اما در قیاس با قانون از پیش تعیین شده سازمان‌یافته دارای انعطاف بیشتری بوده و خود را متناسب با نیازهای متغیر وفق می‌دهد. وی قانون صلاح‌دید^۶ را به‌عنوان نمونه نام می‌برد که در مواردی برای قاضی حاشیه صلاح‌دید را در نظر گرفته و به او اختیاراتی را اعطا می‌کند. در مقابل، وی قانون منعطف خودمختار^۷ را مطرح می‌کند که از عرف‌ها و سنت‌های اجتماعی نشئت گرفته و مقررات آن مانند دسته پیشین منعطفانه است (192-Trevino, 2006: 191).

در ادامه، وی به دسته‌بندی قوانین شهودی پرداخته و در گام اول، به قانون شهودی سازمان‌یافته^۸ اشاره می‌کند. در این نوع، قانون شهودی تحت عنوان مجموعه ارزش‌های پذیرفته‌شده جمعی در جامعه از سوی قوای حاکمه به منصفه ظهور رسیده و الزام

-
1. Organized Law
 2. Disorganized Law
 3. Organized Fixed Law
 4. Fixed Spontaneous Law
 5. Flexible Organized Law
 6. Discretionary Law
 7. Flexible Spontaneous Law
 8. Organized Intuitive

می‌شود. در نهایت وی قانون شهودی خودمختار^۱ را بیان می‌کند که از دید او عمیق‌ترین و پویاترین سطح میان قوانین مذکور را تشکیل می‌دهد (Trevino, 2006: 191&192). مقصود وی از این قانون، مجموعه ارزش‌های جمعی نهادینه شده در جامعه است که به شکل خودمختار از سوی مردم مورد تبعیت قرار می‌گیرد.^۲ در حقیقت این قانون، قرابت قرابت مفهومی آشکاری با مفهوم قانون اجتماعی و وقایع هنجاری داشته و ریشه تمام انواع قوانین دیگر در نظر گرفته می‌شود. به همین سبب است که در میان شش دسته قوانین مطرح شده، گوروپیچ قانون شهودی خودمختار را در اولویت قرار می‌دهد و نقش پایین‌تری برای قوانین موضوعه رسمی به‌عنوان امری روبنایی قائل می‌شود. در همین امتداد، لئون پترازیسکی نیز دارای تأکید فراوانی بر مفهوم قانون شهودی که در ادامه به توصیف نظر وی پرداخته می‌شود.

ب. لئون پترازیسکی^۳

تأکید اصلی نظریه پترازیسکی بر تعریف دو مفهوم قانون شهودی^۴ و قانون موضوعه^۵ و برقراری تمایزی بنیادین میان آن‌ها استوار است. از دید پترازیسکی، قانون موضوعه شامل گزاره‌های حقوقی است که توسط یک مقام سازمان‌یافته خارجی حاکم می‌شود، درحالی‌که قانون شهودی مربوط به «آن دسته از تجربیات حقوقی است که هیچ ارتباطی با مقامات خارجی نداشته و مستقل از آن است». در حقیقت قانون شهودی، قانونی خودجوش، عرفی، انعطاف‌پذیر، نانوشته و بالفعل است. به نظر می‌رسد وی قانون شهودی را همانند گوروپیچ ارزش‌های پذیرفته شده توسط افراد جامعه به‌سان

1. Intuitive Spontaneous Law

۲. تفاوت قانون شهودی خودمختار با قانون شهودی سازمان‌یافته این است که در مورد اول، عرف‌ها و هنجارهای هنجارهای اجتماعی از بطن خود جامعه برانگیخته و نهادهای حاکمیت آن را مستقر نمی‌سازند؛ درحالی‌که در قانون شهودی، سازمان‌یافته عرف‌های موجود در جامعه به قوانین رسمی و موضوعه بدل می‌شوند.

3. Leon Petrażycki

4. Intuitive Law

5. Positive Law

استانداردهای رفتار درست در نظر می‌گیرد که از درون انسان‌ها نشئت گرفته و عاملی خارجی نظیر قانون‌گذار آن را تحمیل نکرده است. به عقیده او قانون شهودی در ارتباط با هر فردی تفاوت پیدا می‌کند و محتوای آن متناسب با شرایط خاص و تجربیات زندگی هر فرد تعریف می‌شود (Trevino, 2006: 153-154).

پتر/زیسکی نیز همانند گوروچ معتقد است قانون شهودی در عمیق‌ترین سطح واقعیت حقوقی قرار دارد و دارای ارتباط مستقیمی با وقایع هنجاری عرفی است. از دید او قانون شهودی بر شکل‌گیری، تغییر و خاتمه قوانین موضوعه تأثیر می‌گذارد؛ تا درجه‌ای که وی بیان می‌کند قوانین، «تا حد قابل توجهی صرفاً محصولات و مظاهر قانون شهودی هستند». وی خاطرنشان می‌کند که در آگاهی حقوقی مردم، قانون شهودی غالباً بر قانون موضوعه اولویت دارد، زیرا قانون مزبور عموماً به‌عنوان معیاری برای ارزیابی قانون موضوعه به کار برده می‌شود (Trevino, 2006: 153-156). به نظر می‌رسد دسته‌بندی گوروچ از قوانین، نقطه اصلی تمایز نظریه وی با پتر/زیسکی بوده و هر دو در تأکید بر زیربنایی بودن قانون شهودی در نسبت با قانون موضوعه اشتراک دارند. حال در همین مسیر، اندیشمندان دیگری نظیر سامنر از جهتی دیگر به نقش پیرو قانون پرداخته و بر ریشه‌ای بودن هنجارهای اجتماعی در نسبت با قانون موضوعه تأکید دارد.

۳-۴-۲. تأکید بر هنجارهای اجتماعی

مقصود از هنجار اجتماعی، قاعده‌ای غیررسمی و نانوشته در خصوص رفتار مطلوب و شیوه انجام امور توسط افراد جامعه بوده که میان آنان پذیرفته شده است و نقض چنین هنجاری واکنش نسبتاً شدید جامعه را به دنبال خواهد داشت. پرواضح است که تفاوت اصلی هنجار اجتماعی با ارزش‌های اجتماعی، در تأکید آن بر رفتارهای عرفی مشترک میان افراد جامعه بوده که امری بیرونی محسوب می‌شود؛ این نکته، در مقابل قانون شهودی به‌مثابه امری درونی قرار گرفته که بر ارزش‌های اجتماعی پذیرفته‌شده توسط

افراد جامعه‌ای معین تأکید می‌کند. از مهم‌ترین طرفداران این نظریه می‌توان به ویلیام گراهام سامنر^۱ اشاره کرد که در ذیل به توصیف نظریه او پرداخته می‌شود.

الف. ویلیام گراهام سامنر

ویلیام گراهام سامنر معتقد است قانون‌گذاری به تنهایی نمی‌تواند مردم را از انجام دادن امری که باور دارند درست و مناسب است بازدارد یا آن‌ها را به انجام دادن کاری مجبور کند که عقیده دارند اشتباه است (Ball, Simpson & Ikeda, 1962: 538). به نظر او هرگونه تلاش برای تدوین قانونی مغایر با آداب و رسوم باعث ایجاد نزاع‌هایی می‌شود که در نهایت منجر به نابودی قانون خواهد شد (Evan, 1980: 555-560). سامنر در بررسی‌های خود قانون را محصول آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی دانسته است. مقصود سامنر از هنجار اجتماعی، «روش‌های انجام امور است که در جامعه برای تأمین نیازها و خواسته‌های انسان رایج بوده و از اعتقادات، عرف‌ها و استانداردهای زندگی خوب که درون جامعه پذیرفته شده است، نشئت می‌گیرد» (Trevino, 2006: 30-32). به عقیده سامنر قانون موضوعه برای کارآمد بودن در تنظیم رفتارهای انسانی باید آیین‌ها و احکام اخلاقی و هنجارهای اجتماعی باشد. وی ادعا می‌کند که به محض این‌که هنجارهای اجتماعی به‌طور مداوم توسط مردم مورد استفاده قرار بگیرند، به نحو اجتناب‌ناپذیری در برابر تغییرات اجتماعی مقاومت می‌کنند. صاحبان قدرت به دلیل این‌که منافعی در حفظ وضعیت موجود دارند با هر نوع تغییر مخالفت خواهند کرد؛ عموم مردم نیز به‌صورت غریزی محافظه‌کار هستند، زیرا آن‌ها «زندگی را همان‌طور که می‌بینند می‌پذیرند و بر اساس سنت و عادت زندگی می‌کنند» (Trevino, 2006: 33). در مجموع، وی نسبت به تغییرات اجتماعی و قانونی که در تقابل با هنجارهای اجتماعی هستند بدبین بوده و آن‌ها را اساساً امکان‌پذیر نمی‌داند. اگرچه از دید او محتمل است در موارد استثنایی چنین قوانینی مؤثر واقع شوند؛ اما نیاز به تلاشی

1. William Graham Sumner

طولانی و صبورانه دارند. به همین سبب است که وی قانون را پیرو دیگر عناصر زندگی اجتماعی می‌داند و در نقطه تعارض آن‌ها جایگاه نازل‌تری برای قانون قائل می‌شود. با این حال، نظریه طرفدار نقش پیرو قانون در ارتباط با تغییر اجتماعی نظریه کاملی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا قانون را به عنصری منفعل و فاقد توانایی تقلیل می‌دهد که همواره باید چشم‌انتظار تحقق تغییر در دیگر بخش‌های اجتماعی بماند و تنها به حفظ نظم موجود بپردازد. در واقع این نظریه، قوانین متعددی را که قادر به تحقق برخی از تغییرات اجتماعی بوده‌اند نادیده می‌گیرد. برای نمونه، می‌توان به اعطای حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱ اشاره کرد که مطابق داده‌های تاریخی، در پی آن سهم نمایندگان زن در اشغال کرسی‌های مجلس شورای ملی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴ سیر صعودی چشم‌گیری داشته است؛ به‌طوری که تعداد زنان در چهارمین دوره حضور خود در مجلس، نسبت به اولین دوره با افزایشی ۳۳۳ درصدی همراه بوده است (نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۳۰). در مجموع، این دیدگاه با افراط‌گرایی بیش از اندازه خود در طیف مقابل دیدگاه طرفدار نقش پیش‌رو قانون قرار می‌گیرد و از حیث نقصان در توضیح نقش واقع‌نگرانه قانون در اجتماع با دیدگاه مذکور دارای اشتراک است.

از دید نگارنده هیچ‌یک از دو نظریه پیش‌گفته، قادر نیستند به نحو جامع مناسبات قانون و تغییر اجتماعی را تبیین کنند. دلیل این ادعا، نگاه افراطی و تکیه صرف این نظریات بر یک جنبه از حیات قانون در ساحت اجتماع است. در انتهای بحث نیز با بررسی موردی قانونی خاص نمونه‌ای تجربی برای تقویت ادعای خود ارائه می‌شود. از این‌رو، ضروری است در جست‌وجوی نظریه‌ای بوده که در میانه این دو طیف قرار داشته و با دیدگاهی معتدل و واقع‌نگرانه، به ارتباط میان دو مفهوم مذکور می‌نگرد. به همین سبب، در ادامه به نظریه سومی اشاره می‌شود که نظریه برگزیده تحقیق کنونی است؛ نظریه‌ای که نقش قانون را به یکی از دو عمل پیش‌روی تغییرات یا پیروی از تغییرات محقق شده محدود نمی‌کند و نقش توأمانی را برای آن در نظر می‌گیرد.

۳-۵. قانون به عنوان عنصر پیشرو و پیرو تغییر اجتماعی

در امتداد نظریات پیشین، نظریه سومی نیز مطرح شده که بر تأثیر و تأثر متقابل قانون و تغییرات اجتماعی تأکید می‌کند، بدین معنا که قانون علاوه بر نقش اصلی خود در شکل‌دهی به سایر مؤلفه‌های اجتماعی به نحو قابل توجهی از سوی آنان تأثیر می‌پذیرد (Schiff, 1976: 292). به عبارت دیگر، از دید طرفداران این نظریه، قانون در امتداد نقش پیشروی خود در ایجاد تغییرات، در مواردی گریزی از پیروی از تغییرات حاصل‌شده از طریق دیگر مؤلفه‌های اجتماعی ندارد (Timasheff, 1939: 330). به همین سبب، در ادامه به دیدگاه مهم‌ترین اندیشمندان این حوزه اشاره می‌شود که برخی از آن‌ها دارای گرایش بیشتری به نظریات قائل بر نقش پیشرو قانون و برخی دیگر متمایل به نظریات طرفدار نقش پیرو قانون هستند.

۳-۵-۱. نظریات متمایل به نقش پیشرو قانون

این نظریات اگرچه بر نقش توأمان قانون در ایجاد تغییرات اجتماعی و تأثیرپذیری از عرف و فرهنگ جامعه موردنظر تأکید دارند؛ اما وزن سنگین‌تری برای نقش پیشرو قانون در قیاس با نقش پیروی آن قائل می‌شوند. از مهم‌ترین اندیشمندان این حوزه می‌توان به *راسکو پاوند* اشاره کرد که نظریه وی، در خصوص نقش قانون در مهندسی اجتماعی شایان توجه است.

الف. راسکو پاوند^۱

مهم‌ترین بخش نظریات *پاوند* تأکید بر نقش فعال قانون در مهندسی اجتماعی^۲ است که مقصود از آن «نظم‌بخشی به فعالیت افراد در جهت تحقق نیازهای آنان و درنهایت تحقق بیشترین رضایت ممکن با کمترین ناسازگاری است» (Tamanaha, 2019: 15). در

1. Roscoe Pound

2. Social Engineering

حقیقت مهندسی اجتماعی به صورت اقدام در جهت ایجاد تغییر اجتماعی برنامه‌ریزی شده و سامان‌دهی هدف‌دار اجتماع معنا می‌شود که وی قانون را عامل مهمی در جهت آن در نظر می‌گیرد؛ بنابراین قانون قادر است جامعه را در امتداد هدفی معین رهنمون شده و تغییرات اجتماعی موردنظر خود را رهبری کند (Tamanaha, 2019: 7).

با این حال، وی مانند طرفداران نظریه اول، دارای نگاهی انحصاری در این خصوص نبوده و معتقد است که قوانین تا حد زیادی متأثر از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیرامون خود هستند (Tamanaha, 2019: 7). وی قانون را در مواردی پیرو دیگر بخش‌های جامعه دانسته و اصلاحات حقوقی را متأثر از دگرگونی‌های اجتماعی می‌داند (علیزاده، ۱۳۸۷، ۲۱۶). لیکن این پیروی و اثرپذیری مطلق نیست و قانون به نحو هم‌زمان می‌تواند منعکس‌کننده نیازهای جامعه‌ای سازمان یافته و در عین حال تأثیرگذار بر آن اجتماع باشد (Trevino, 2006: 91). به عقیده راسکو پاوند در یک جامعه مدرن، قانون عامل برتر کنترل اجتماعی بوده، اما ابزاری انحصاری نیست. در نظر او سایر عوامل کنترل اجتماعی مانند اخلاقیات، مذهب و آموزش نیز دارای تأثیرگذاری فراوانی بر اجتماع بوده و قانون در مسیر خود به پشتوانه آن‌ها نیاز دارد (Gurvitch & Moore, 1945: 284-285). در واقع، قانون به تنهایی توسط مردم لازم‌الاجرا نیست؛ بلکه برای اجرای آن انسان‌ها باید انگیزه‌هایی فراتر از محتوای محض قانون نظیر تحقق عدالت یا منفعت اجتماعی داشته باشند (Pound, 1917: 166).

به همین سبب، از دید پاوند قانون به سان عنصری پیش‌رو در جهت اصلاحات سنت‌ها و نگرش‌های افراد عمل می‌کند اما جدا از سایر مؤلفه‌های اجتماعی نبوده و باید در مسیر خود، عرف‌های جامعه را در نظر گرفته و در مواردی از آن‌ها پیروی کند. در همین جهت، نظریه لارنس فریدمن^۱ نیز شایان توجه است که در دسته نظریات متمایل به نقش پیرو قانون مطرح می‌شود.

1. Lawrence Freedman

۳-۵-۲. نظریات متمایل به نقش پیرو قانون

بارزترین خصیصه نظریات قائل به نقش توأمان قانون در پیش‌روی تغییرات اجتماعی و پیروی از عرف‌های موجود، محدود نکردن نقش قانون به یکی از این دو و ترسیم چشم‌اندازی جامع نسبت به کارکرد اجتماعی قانون است. با این حال، به نظر می‌رسد برخی از اندیشمندان تأکید افزون‌تری بر لزوم اعتنای قانون به فرهنگ جامعه مدنظر خود داشته که در ذیل به نظریه آنان پرداخته می‌شود.

الف. لارنس فریدمن

لارنس فریدمن نقش دوگانه‌ای را برای قانون در جهت تغییر اجتماعی تحت عناوین طرح‌ریزی^۱ و انقطاع^۲ در نظر می‌گیرد. مقصود از طرح‌ریزی، ساخت اشکال جدید نظم و تعامل اجتماعی بوده که بهره‌گیری از آن با هدف ایجاد تغییر اجتماعی ویژگی شایع دنیای مدرن است. انقطاع نیز به معنای مسدود کردن، یا بهبود روابط اجتماعی موجود بوده که از نمونه‌های بارز آن نظارت قضایی و ایجاد تغییر اجتماعی از طریق آرای دادگاه است (Vago & Barkan, 2017: 215). به نظر می‌رسد طرح‌ریزی و انقطاع، مشابهت قابل توجهی با مفهوم مهندسی اجتماعی مطرح شده از سوی پاوند داشته و هر دو بیان‌کننده توانایی قانون در رهبری تغییرات اجتماعی مدنظر خود هستند. با این حال، فریدمن نسبت به پاوند به میزان بیشتری بر اهمیت فرهنگ و عرف‌های موجود تأکید داشته و حتی در مواردی آن‌ها را تنها منبع قانون می‌داند. وی اگرچه بر کارکرد قانون در ایجاد تغییر اجتماعی برنامه‌ریزی شده تأکید می‌کند اما قوانین بی‌اعتنا به عرف و فرهنگ موجود را محکوم به شکست می‌داند. به عقیده او قانون در خصوص تغییر رویه‌ها و ارزش‌های نهادینه شده در اجتماع بسیار ضعیف و ناتوان است، اما می‌تواند

1. Planning
2. Disruption

به وسیله ابزارهایی که متناسب با فرهنگ و ارزش‌های پذیرفته شده است به تغییر الگوهای رفتاری و نگرش‌ها مبادرت کند (Friedman, 1969: 41).

لارنس فریدمن خودمختاری و استقلال نظام حقوقی را نفی می‌کند و معتقد است عمده تغییرات اجتماعی خارج از نظام حقوقی اتفاق می‌افتد. او در مثالی، قانون را همانند یک عروسک خیمه‌شب‌بازی در نظر می‌گیرد که جامعه مانند عروسک‌گردان آن عمل می‌کند. اگرچه وی در این مثال، نقش پیرو قانون در تناسب با تغییر اجتماعی را ترسیم می‌کند، در تصویری دیگر قانون را مانند پلی در نظر می‌گیرد که دو قسمت یک شهر را به هم متصل می‌کند؛ پلی که اگرچه توسط انسان‌ها ایجاد شده اما به‌مرور دارای تأثیرگذاری زیادی بر زندگی آن‌ها بوده و تبدیل به بخشی از زندگی اجتماعی می‌شود (Friedman & Hayden, 2016: 261-263). به عقیده فریدمن اگر قانون دیگر مؤلفه‌های اجتماعی جامعه مورد هدف خود مانند عرف‌ها و اخلاقیات آن را در نظر بگیرد، قادر است با تغییر در رفتار افراد پس از مدتی به تغییر در ارزش‌ها و نگرش مردم مبادرت ورزد. از دید او مطابق تحقیقات انجام شده، مردم هنگامی که متوجه دستور قانون می‌شوند، در مواردی مایل هستند افکار خود نسبت به فرضیه‌های اخلاقی را تغییر دهند (Böcker, 2020: 4). بدین ترتیب فریدمن همانند پاوند به موازات تأکید بر نقش فعال قانون در ایجاد تغییرات اجتماعی آن را تا حد قابل توجهی پیرو دیگر مؤلفه‌های اجتماعی در نظر می‌گیرد. اگرچه نقطه تمایز نظریه او با پاوند در تأکید بیشتر او بر وابستگی قانون به عرف‌های اجتماعی است؛ تا اندازه‌ای که قانون بی‌اعتنا به چنین مواردی را فاقد اثر می‌داند. این درحالی است که پاوند به میزان بیشتری بر اثرگذاری قانون بر اجتماع تأکید داشته و آن را عامل برتر کنترل اجتماعی در نظر می‌گیرد. در همین جهت سالی فالک مور مفهومی به نام حوزه اجتماعی نیمه خودمختار را مطرح می‌کند که در ذیل به نظریه او پرداخته می‌شود.

ب. سالی فالک مور^۱

مور معتقد است هر جامعه‌ای دارای حوزه اجتماعی نیمه خودمختار^۲ بوده که واجد هنجارهای خاص خود به همراه ضمانت اجرای متناسب آن است؛ به عبارت دیگر، در امتداد قوانین موضوعه‌ای که از سوی قانون‌گذار رسمی وضع می‌شوند، حوزه‌های اجتماعی سازمان یافته کوچک‌تری با نظم خاص خود وجود داشته که مثال بارز آن خانواده و محل کار است (Moore, 1973: 720-721). از دید او قانون تنها یکی از عواملی است که بر تصمیمات، اعمال و روابط انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل است که ابعاد مهم رابطه میان قانون و تغییر اجتماعی، زمانی نمایان می‌شود که قانون در چارچوب زندگی اجتماعی روزمره در نظر گرفته شود (Moore, 1973: 743). این حوزه اجتماعی نیمه خودمختار می‌تواند قواعدی را تولید کند و ابزارهایی را برای ایجاد تبعیت در اختیار دارد، لیکن در برابر قوانین، تصمیمات حاکمیت و سایر حوزه‌های اجتماعی نیمه خودمختار آسیب‌پذیر است (Moore, 1973: 720-721). به عقیده او تدوین قانون موضوعه با هدف ایجاد تغییر اجتماعی اگرچه در مواردی مؤثر بوده اما در مواجهه با حوزه‌های اجتماعی خودمختار قادر نیست چندان سودمند عمل کند؛ زیرا حوزه‌های مذکور معمولاً دارای توانایی بیشتری در جامعه نسبت به قوانین موضوعه هستند (Moore, 1973: 723).^۳ بنابراین مبرهن است که از دید وی قانون در حوزه‌هایی که عرف‌های ریشه‌داری وجود نداشته باشد می‌تواند مانند عنصری فعال عمل کند؛ اما به‌طور مطلق توانایی تغییر رویه‌های اجتماعی موجود را ندارد. به همین دلیل،

1. Sally Falk Moore

2. Semi-Autonomous Social Field

۳. می‌توان به‌عنوان نمونه، برای حوزه‌های اجتماعی نیمه خودمختار به گروه‌های مذهبی در جامعه ایرانی در دوره پیش از انقلاب اشاره کرد که دارای سنت‌ها و اعتقادات خاص خود بوده و در برابر قوانین غربی مآبانه و متجددانه مخالفت نشان می‌دادند. برای نمونه یکی از اسناد ساواک نشان می‌دهد بلافاصله پس از طرح لایحه قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۴۶، اعتراضات شدیدی در شهر قم و در محافل روحانیت آغاز شده و از مراجع و فقهای شاخص درخواست شد مانع اجرای این طرح شوند (رضوی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۲۶).

به کارگیری ابزار قانون در ایجاد تحولات اجتماعی باید در امتداد عوامل مهم دیگری نظیر عرف و اخلاقیات عمل کند.

در مجموع، به نظر می‌رسد دیدگاه سوم با رویکرد همه‌جانبه خود نسبت به ارتباط قانون و تغییر اجتماعی بیش از نظریات پیشین قادر است ارتباط میان این دو را نمایان کند و دارای قرابت بیشتری با واقعیت است. در واقع، نظریات اول و دوم با تأکید انحصاری خود بر اثرگذاری یکی از دو عنصر قانون و تغییر اجتماعی، به نفی دیگری پرداخته و نقش آن را به پیروی صرف محدود می‌کنند. این درحالی است که مناسبات اجتماعی با پیچیدگی‌های عدیده‌ای همراه بوده که ارائه نظریه‌ای جامع و دور از افراط را ضروری می‌سازد. به همین جهت نظریه سوم با اخذ رویکردی میانه و دربرداشتن جنبه‌های اساسی هر دو نظریه پیشین دیدگاه منتخب این مقاله محسوب می‌شود. به منظور اثبات این نظریه و ورود به ساحت عمل، بررسی موردی اثرگذاری قانونی خاص در جامعه ایران ضروری به نظر می‌رسد. به همین سبب، اعطای حضانت به زنان به موجب قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۴۶ و اصلاحات آن در سال ۱۳۵۳ مورد توجه قرار می‌گیرد. در دوره محمدرضا شاه پهلوی زنان دارای جایگاه برابری با مردان در ساحت خانواده نبوده و حقوق آنان به مواردی محدود شده بود که مرد به شیوه پدرسالارانه و مبتنی بر عادات یا دستورات عرف و دین به وی اعطا می‌کرد (Vieille, 1978: 459). در چنین جامعه‌ای، قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ استقرار می‌یابد و حقوق بیشتری به زنان از جمله حق حضانت اعطا می‌کند. به نظر می‌رسد قانون مذکور چندین گام جلوتر از جامعه آن روز حرکت کرده و با ایفای نقشی پیش‌رو در پی ایجاد تغییر اجتماعی در موقعیت زنان بوده است. به همین سبب، ماده‌ای از این قانون مورد توجه قرار گرفته تا آشکار شود نظریه قائل بر نقش پیش‌رو قانون چه تأثیری در ساحت عمل داشته و چه نقصان‌هایی در مسیر آن مشاهده می‌شود.

۳-۶. مطالعه موردی اعطای حق حضانت به زنان در قانون حمایت خانواده و

اصلاحات آن در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳

قانون حمایت خانواده و اصلاحات آن در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ شامل مقرراتی نظیر اعطای نسبی حق حضانت به زنان بود که در جهت اعتلای موقعیت آن‌ها در خانواده حرکت می‌کرد. مطابق داده‌های آماری و تاریخی، طی سال‌های متعاقب این قانون تغییری موقت و کم‌دوام به چشم می‌خورد؛ بدین نحو که در سال ۱۳۴۸ میزان حضانت اعطایی به مادر تنها ۱۵ مورد بوده که در مقابل ۴۱ مورد حضانت اعطایی به پدر رقم اندکی محسوب می‌شود (سازمان برنامه، ۱۳۴۸: ۲۷۴). این درحالی است که در سال ۱۳۴۹ این میزان برای مادر با ۴۲ مورد در سال افزایش قابل توجهی یافته؛ درحالی‌که میزان حضانت اعطایی به پدر تنها ۳۴ مورد بوده است (سازمان برنامه، ۱۳۵۰: ۲۳۶). با این وجود در سال‌های بعدی، این میزان به سرعت روبه کاستی نهاده و به میزان سابق بازمی‌گردد؛ بنابراین، قانون مذکور تنها دارای اثری کوتاه‌مدت بر زندگی زنان این دوره است و قادر نبوده تا در عمل اثرات شگرف و مستمری بر جایگاه زنان در خانواده به همراه بیاورد. همچنین، داده‌های تاریخی نشان می‌دهد در آن دوره، هفتاد درصد از زنان در مقابل گرفتن حق حضانت اطفال از مهریه خود صرف‌نظر می‌کردند که نشانه‌ای از کافی نبودن مقررات قانونی مذکور در حمایت از حق حضانت زنان است (بهنام، ۱۳۷۲: ۲۳۸-۲۳۹). با این حال به عقیده بسیاری از پژوهشگران این حوزه، ضروری است تا خط تمایزی میان موقعیت زنان شهری و روستایی ترسیم شود؛ زیرا شواهد تاریخی نشان می‌دهد این قانون بر زندگی شماری از زنان متمول، تحصیل‌کرده و شاغل در شهرها واجد اثراتی بوده و موجب بهره‌مندی آن‌ها از مواهب این حق شده است (اتحادیه و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۳ و ۴۴).

بنابراین می‌توان استنباط کرد که اعطای حق حضانت به زنان، مطابق قانون حمایت خانواده به دلیل عدم پیروی نسبی از عرف و ارزش‌های اجتماعی موجود در جامعه آن دوره، قادر نبوده اثرات قابل توجهی بر زندگی زنان به ارمغان بیاورد؛ لیکن به‌صورت

مطلق، منفعل نبوده و با اثرگذاری بر زیست شماری از زنان شهرنشین و تحصیل کرده موجب بهره‌مندی آن‌ها از حقوق بیشتری شده است. سبب این تأثیرگذاری، آگاهی بیشتر زنان مذکور و آمادگی آن‌ها برای پذیرش قانون مورد بحث بوده است. این نکته، تأییدی بر نظریات قائل بر نقش پیش‌رو و پیرو قانون در نسبت با تغییر اجتماعی است که کنشگری مؤثر قانون در مسیری پیش‌روتر از جامعه را منوط به پیروی نسبی از عرف‌های نهادینه‌شده می‌سازد؛ به عبارت دیگر قانون می‌تواند منجر به تغییر اجتماعی شود و عنصر فعالی در حیطه اجتماع باشد؛ لیکن در مسیر خود باید تا حدی به عرف‌های نهادینه جامعه اعتنا کند تا بتواند مؤثر واقع شود. به همین سبب اعطای حق حضانت به زنان قادر نبود بر زندگی عموم زنان آن دوره اثر مشهودی بگذارد زیرا اعتنایی به عرف‌های جامعه آن دوران نداشت؛ لیکن برای برخی از بخش‌های اجتماع که دارای سطح آگاهی و تحصیلات بالاتری بودند مؤثر واقع شد. البته به نظر می‌رسد تأثیرگذاری مذکور با توجه به آمار ذکرشده به‌صورت موقتی بوده و قادر نبوده ارزش‌های جامعه آن روز را به‌طور بنیادین دگرگون کند؛ در نتیجه، تنها به ایجاد تحول در برخی از الگوهای رفتاری محدود ماند.

فرجام سخن

قانون و تغییر اجتماعی، ازجمله مفاهیم بنیادین مباحث جامعه‌شناسی حقوق بوده که ارتباط میان آن‌ها پرسش‌های فراوانی در زمینه نوع این تعامل و میزان تأثیرگذاری هرکدام بر دیگری پدید آورده است. پیوند میان دو مفهوم مذکور، پدیدآورنده نظریات سه‌گانه‌ای بوده که هر یک از چشم‌انداز ویژه خود به ارتباط این دو عنصر پراهمیت در اجتماع نگریسته‌اند. نخستین نظریه، با تأکید بر فاعلیت قانون در ایجاد تغییر اجتماعی، آن را ابزار قدرتمندی در جهت ایجاد تحولات مبتنی بر برنامه دانسته که می‌تواند یک قدم جلوتر از جامعه حرکت کرده و آن را به سمت مرتبه‌ای توسعه‌یافته‌تر هدایت کند.

برخی از نظریه پردازان طرفدار این دیدگاه، بر نقش غیرمستقیم قانون در ایجاد تحولات اجتماعی با ایجاد نهادها و چارچوب‌های واسطه اصرار می‌ورزند؛ در مقابل، دیگر اندیشمندان بر نقش قانون در درونی سازی ارزش‌ها و تغییر نگرش‌های دیرینه افراد تأکید دارند. همان‌طور که از نظر گذشت، این نظریه با انتقاداتی نظیر مقاومت فرهنگی و عدم پذیرش اجتماعی قانون مواجه است و با خوش‌بینی مفرط خود ناتوانی قانون در اثرگذاری خود در موارد متعددی را نادیده می‌گیرد. در امتداد این دیدگاه، نظریه دومی نیز مطرح است که قانون را عنصر منفعلی دانسته که نقش آن به تبعیت از تحولات حاصل از دیگر مؤلفه‌های اجتماعی محدود می‌شود؛ عنصری که مستقلاً توانایی ایجاد دگرگونی در سنت‌های ریشه‌دار در جامعه را ندارد. در واقع، اندیشمندان طرفدار این نظریه ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی را محور اصلی مناسبات اجتماعی دانسته و نقشی فرعی برای قانون در نسبت با آن‌ها قائل هستند. این دیدگاه نیز در طیف مقابل نظریه پیشین قرار داشته و مواردی را که قانون قادر به تحقق اثرات موردنظر قانون‌گذار در اجتماعی معین بوده نادیده می‌گیرد.

به همین سبب از دید نگارنده، هیچ‌کدام از دو نظریه مذکور در توصیف راستین مناسبات دو عنصر مذکور کامیاب نبوده و با تأکید افراطی خود بر یک جنبه، از ترسیم تصویری همه‌جانبه از نقش‌آفرینی قانون بازمانده‌اند. به همین سبب، نظریه سومی مورد اشاره قرار گرفت که بر نقش توأمان قانون در ایجاد تغییرات اجتماعی موردنظر خود از یک‌سو و پیروی از عرف‌های موجود از سویی دیگر، اصرار می‌ورزد؛ به عبارت دیگر طرفداران این نظریه قانون را ابزار کارآمدی در جهت تغییر اجتماعی در نظر گرفته؛ لیکن به‌کارگیری آن بدون توجه به سنت‌ها و ارزش‌های دیرینه را نفی می‌کنند. در واقع مطابق این دیدگاه، قانون‌کنشگری مؤثر در پیش‌برد جامعه به سمت اهداف موردنظر خود فرض می‌شود که پیش‌شرط لازم آن اعتنا به عرف‌های پذیرفته‌شده در اجتماع است. از دید نگارنده، دیدگاه مذکور در ارائه تفسیری واقع‌نگرانه از مناسبات قانون و تغییر اجتماعی با توفیق بیشتری نسبت به سایر نظریات همراه بوده است. ازجمله

شواهد چنین ادعایی، مطالعه موردی اعطای حق حضانت به زنان به موجب قانون حمایت خانواده و اصلاحات آن در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۳ است. این قانون قادر نبود بر زندگی عموم زنان آن دوره اثر بلندمدت و قابل توجهی بگذارد، لیکن برای برخی از بخش‌های اجتماع که دارای سطح آگاهی و تحصیلات بالاتری بودند مؤثر واقع شد؛ بنابراین قانون در صورتی می‌تواند در اعمال نقش پیش‌رو خود موفق باشد که تا حدی از عرف‌های ریشه دوانده در اجتماع پیروی کند؛ بنابراین، دیدگاه مذکور با دربرداشتن جنبه‌های کلیدی هردو دیدگاه نخست، از هرگونه افراط در تحلیل دوری گزیده و با ارائه پاسخی میانه در توصیف واقعیت با کامیابی بیشتری نسبت به نظریات پیشین همراه بوده است. با این همه، مشاهده این نظریه در ساحت اجتماع با بررسی موردی اثرگذاری قوانین پیش‌رو دیگری امری بایسته به نظر می‌رسد و پژوهش‌های بیشتری را در این زمینه ضروری می‌سازد.

منابع

- اتحادیه، منصوره و همکاران (۱۳۹۰). زن در تاریخ ایران معاصر (از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی)، تهران: کویر.
- بهنام، ویدا (۱۳۷۲). زن، خانواده و تجدد، نشریه ایران نامه، ۱۱ (۲)، ۲۲۷-۲۴۸.
- پترسن، دنیس (۱۳۹۵). مکاتب معاصر فلسفه حقوق، کتاب راهنمای بلک ول برای فلسفه حقوق، ترجمه‌ی محمد مهدی ذوالقدری و یحیی شعبانی، تهران: انتشارات ترجمان علوم انسانی.
- راسخ، محمد (۱۳۸۵). ویژگی‌های ذاتی و عرضی قانون، مجلس و پژوهش، ۱۳ (۵۱)، ۴۰-۱۳. SID <https://sid.ir/paper/432924/fa>
- راسخ، محمد، برومند، شیرین (۱۳۹۹). تأثیر نظریه عدالت جهانی بر مفهوم قانون، فصلنامه مطالعات حقوقی، ۱۲ (۲)، ۱۰۱-۱۲۹. Doi: 10/22099/JLS.2020/34158/3511
- رضوی، کمال، شکرچی، احمد، اجتهادی، مصطفی (۱۳۹۹). روند تاریخی مواجه نهاد روحانیت با تغییر جایگاه اجتماعی زنان در عصر پهلوی دوم، تاریخ ایران، ۱۳ (۲)، ۱۱۱-۱۳۹.
- doi: 10/52547/IRHJ.13/2/111
- روشه، گی (۱۳۷۸). تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.

- سازمان برنامه، مرکز آمار ایران (۱۳۴۹). سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۴۸، شماره مسلسل ۲۸۲.
- سازمان برنامه، مرکز آمار ایران (۱۳۵۰). سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۴۹، شماره مسلسل ۳۰۶.
- شهابی، مهدی (۱۴۰۴). تحلیل چگونگی تعامل حقوق طبیعی کلاسیک و حقوق طبیعی مدرن؛ تأملی بر گذار از حق کانتی به حق ارسطویی، نشریه مطالعات حقوقی، ۱۷ (۲)، ۲۷۲-۲۳۳.
- doi: 10/22099/jls.2024/48515/5025
- علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷). مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق، جستاری در نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق و بنیادهای حقوق ایران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- قهوه‌چیان، حمید (۱۳۹۱). ترس از مأمور انتظامی نباید علت اطاعت از قانون شود، گفت‌وگو با دکتر امیر نیکپی پیرامون جامعه‌شناسی حقوق عمومی، روزنامه اعتماد، شماره ۲۳۸۹، <https://www.magiran.com/article/2496932>
- گرجی ازندریانی، علی‌اکبر، جهان‌بین، عباد الله (۱۳۹۵). ضرورت راهبردی تعامل نظم حقوقی و تغییرات اجتماعی، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۹ (۷۴)، ۶۳-۸۸.
- dor: 20.1001.1.17350727.1395.19.74.3.6
- لوی برول، هانری (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی حقوق، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران: انتشارات میزان.
- مرادخانی، فردین (۱۳۹۷). بررسی مفهوم رویه‌های اساسی در حقوق اساسی، نشریه مطالعات حقوقی، ۱۰ (۴)، ۹۹-۱۲۷.
- doi: 10/22099/JLS.2019/29870/2994

References

- Alizadeh, A. (2008). *Foundations of the Social Approach to Law: An Inquiry into Theories of Sociology of Law and the Foundations of Iranian Law*. Qom: Research Institute of Hawzah and University; Tehran: SAMT, Center for Research and Development in Humanities. [in Persian]
- Ball, H. V., Simpson, George Eaton, Ikeda, K. (1962). Law and Social Change: Sumner Reconsidered, *American Journal of Sociology*, 67(5), 532-540. doi: 10.1086/223190.
- Behnam, V. (1993). Women, Family, and Modernity. *Iran Nameh*, 11(2), 227-248. [in Persian]
- Böcker, A. (2020). Can Non-discrimination Law Change Hearts and Minds?, *Erasmus Law Review*, 13(3), 21-33. doi: 10/5553/elr.000148.
- Cotterrell, R. (1992). *The Sociology of Law: An Introduction*, New York: Oxford University Press.

- Ettehadieh, M, Bayani, Sh, et al. (2011). *Women in Contemporary Iranian History (From the Constitutional Revolution to the Islamic Revolution)*. Tehran: Kavir. [in Persian]
- Evan, W. M. (1980). *Sociology of Law: A Social-Structural Perspective*, New York: Free Press.
- Friedman, L. M., Hayden, G. M. (2016). *American Law: An Introduction*, New York: Oxford University Press.
- Friedman, L. M. (1969). Legal Culture and Social Development, *Verfassung in Recht und Übersee*, 2(3), 261–274. doi: 10/5771/0506-7286-1969-3-261.
- Gorji Azandariani, A. A, & Jahanbin, E. (2016). The Strategic Necessity of Interaction between Legal Order and Social Changes. *Strategic Studies Quarterly*, 19(74), 63–88. doi: 20.1001.1.17350727.1395.19.74.3.6. [in Persian]
- Gurvitch, G, & Moore, W. E. (1945). *Twentieth Century Sociology*, New York: Philosophical Library.
- Hartanto, D. (2020). Sociology Review of Social Phenomenon, Social Rules and Social Technology, *Budapest International Research and Critics Institute (BIRCI-Journal): Humanities and Social Sciences*, 3(2), 1175–1184. doi: 10/33258/birci.v3i2/958.
- Hertogh, M. (2009). *Living Law, Reconsidering Eugen Ehrlich*, Bloomsbury UK, Oxford: Hart Publishing.
- Lévy-Bruhl, Henri. (2009). *Sociology of Law* (Trans. Abolfazl Ghazi Shariat Panahi). Tehran: Mizan Publishing. [in Persian]
- Livingstone, S, Morison, J. (1990). *Law, Society and Change*, Hanover: Dartmouth Pub Co.
- Moore, S. F. (1973). Law and Social Change: The Semi-Autonomous Social Field as an Appropriate Subject of Study, *Law & Society Review*, 7(4), 719–746. doi: 10/2307/3052967.
- Moradkhani, F. (2018). A Study of the Concept of Fundamental Practices in Constitutional Law. *Legal Studies Journal*, 10(4), 99–127. doi: 10.22099/JLS.2019.29870.2994. [in Persian]
- Petersen, D. (2016). *Contemporary Schools of Legal Philosophy*. In *Blackwell Guide to the Philosophy of Law* (Trans. Mohammad Mehdi Zolghadri & Yahya Shabani). Tehran: Tarjoman-e Oloum-e Ensani Publications. [in Persian]
- Podgorecki, A. (1962). Law and Social Engineering, *Human Organization*, 21(3), 177-181. doi: 10/17730/humo.21/3/1252730114v40301.
- Podgorecki, A. (1974). *Law and Society*, London; Boston: Routledge & K. Paul

- Pound, R. (1917). The Limits of Effective Legal Action, *Ethics*, 27(2), 150-167. doi: 10.1086/207038.
- Qahvechian, H. (2012). *Fear of the Police Should Not Be the Reason for Law Obedience: An Interview with Dr. Amir Nikpey on Sociology of Public Law*. Etemad Newspaper, No. 2389. <https://www.magiran.com/article/2496932>. [in Persian]
- Rasakh, M. (2006). Intrinsic and Extrinsic Features of Law. *Majles va Pajouhesh*, 13(51), 13-40. <https://sid.ir/paper/432924/fa>. [in Persian]
- Rasakh, M. & Borumand, Sh. (2020). The Impact of Global Justice Theory on the Concept of Law. *Legal Studies Journal*, 12(2), 101-129. doi: 10/22099/JLS.2020/34158/3511. [in Persian]
- Razavi, K, Shokrchi, A, & Ejthadi, M. (2020). The Historical Trend of the Clergy's Encounter with the Changing Social Status of Women in the Second Pahlavi Era. *Iranian History*, 13(2), 111-139. doi: 10/52547/IRHJ.13/2/111. [in Persian]
- Roche, G. (1999). *Social Changes* (Trans. Mansour Vosoughi). Tehran: Ney Publishing. [in Persian]
- Schiff, D. N. (1976). Socio-Legal Theory: Social Structure and Law, *The Modern Law Review*, 39(3), 287-310. doi: 10/1111/j.1468-2230/1976.tb01458.x.
- Statistical Center of Iran, Plan Organization. (1970). *Statistical Yearbook of Iran*, 1969, Serial No. 282. [in Persian]
- Statistical Center of Iran, Plan Organization. (1971). *Statistical Yearbook of Iran*, 1970, Serial No. 306. [in Persian]
- Shahabi, M. (2025). An Analysis of the Interaction between Classical and Modern Natural Law: Reflection on the Transition from Kantian to Aristotelian Rights. *Legal Studies Journal*, 17(2), 233-272. doi: 10/22099/jls.2024/48515/5025. [in Persian]
- Tamanaha, B. Z. (2019). Sociological Jurisprudence Past and Present, *Law & Social Inquiry*, 45(2), 493-520. doi: 10/1017/lsi.2019/26.
- Timasheff, N. S. (1939). *An Introduction to the Sociology of Law*, New York: Harvard University Committee on Research in the Social Sciences.
- Trevino, A. J. (2006). *Classic Writings in Law and Society*, New York: Routledge.
- Vago, S, Barkan, S. E. (2017). *Law and Society*, New York: Routledge.
- Vago, S. (2019). *Social Change*, New Jersey: Pearson.
- Vieille, P. (1978). *Iranian Women in Family Alliance and Sexual Politics*, in Beck, L, Keddie, N. *Women in the Muslim World*, Harvard University Press.